«بسم الله الرحمن الرحیم» **کد: ۱۰۰۳**

«صلی الله علیک یا فاطمه الزهرا»

مجموعه نمایشگاهی « قطره ای از دریای معرفت فاطمی »

مطلب سوم: آیا امیرالمؤمنین با خلفا بیعت و شور و همکاری نمودند؟ (محورهای فاطمیه ۱۴۲۷)

مطلب سوم، مطلبی است که تقریبا از سال گذشته فراون شنیده می شود و ما در غدیر راجع به آن گفتگو کردیم، در فاطمیه بیشتر شیعه گارد تهاجمی دارد. اما در غدیر، این بحث برای ما تدافعی است. ولی در اینجا گاردمان، گارد تهاجمی است. هم در عرب هم در غیر عرب هر جای دنیا شما وقتی که بحث می کنید. مثل کربلا، می رسیم به آنجا آنها شمشیر کشیدند، اینها هم شمشیر کشیدند. جنگ بود دو تا مرد افتاده بودند به هم دیگر. یک گروه از مردها با یک گروه دیگر. از مردها همدیگر را زدند. اصلا می گویند امیرالمومنین صلوات ا... علیه در جنگها متعدد از آنها کشته بود. بعد آنها آمدند. از ناچاری و با حالت نفاق ایمان آوردند. بعد هم انتقام گرفتند. هر کدام از اینها را که نگاه بکنید توجیه پذیر است.

اما نسبت به حضرت زهرا سلام ا... علیها بسیار ضعف دارند. مخصوصاً در تعصب عربی. بعد هم هر جای دنیا هیچ دلیل موجهی نیست برای اینکه شخصی اجازه پیدا بکند به یک زن تعرض کند. زنی را مورد حمله قرار بدهد. زنی را بترساند. با یک زن برخورد خشن داشته باشد. لذا به دست و پا می افتند. ببینید اینکه می گویند اصلا شهادتی نبوده و دروغ است. چرا می گویند دروغ است؟ چون نمی توانند توجیهش کنند. پیش خودشان می گویند یک میلیارد نفر آدم مخاطب هستند. ما که می گوئیم دروغ است پانصد میلیون نفرشان حوصله مطالعه ندارند که اصلا بروند نگاه کنند. می گویند خوب دروغ است و توجیه می کنند.

آن وقت برای آن عده ای که با دروغه مشکلشان حل نمی شود، می روند مطالعه می کنند، یا می پرسند، می فهمند که نه خیر دروغ نیست، خیلی هم راست است، برای آن عده ای که نمی پذیرند که دروغ بود آمدند یک کار دیگر کردند. گفتند که این قصه دروغ بود هر چند در تاریخ هم نوشته شده باشد. دروغ است. به این دلیل عقلی که اگر حضرت صدیقه ی طاهره سلام ا... علیها همسر امیرالمومنینی که امیرالمومنین به او هم علاقه ی همسری داشتند هم، دختر

پیامبر بودند و هم اُمُ الحسنین بودند و روایات متعددی که حالا در زمینه شان و فضایل آن حضرت است اگر این اتفاق افتاده بود ابداً امیرالمومنین با خلفا همکاری نمی کردند. در صورتی که تاریخ گزارش کرده که امیرالمومنین در موارد متعددی به داد خلفا رسیدند. در موارد متعددی به خلفا مشاوره دادند. مشورت دادند و در رایزنی ها شرکت کردند. اگر این قصه می بود قطعاً و یقیناً این اتفاق نمی افتاد.

یک جای دیگری می گویند که اگر این قصه واقع شده بود چطور ممکن است که حضرت امیرالمومنین صلوات ا... علیه دختر همین حضرت زهرا سلام الله علیها را به عقد عمر در آورده باشند؟ واقعه‌ای که در تاریخ با نام ازدواج ام کلثوم با خلیفه ی دوم یاد می‌شود. پس، از امیرالمومنین به اعمالی سرزده است که آن اعمال می رساند با توجه به محبتی که بین امیرالمومنین و حضرت زهرا سلام ا... علیها بود امکان ندارد که این اتفاق افتاده باشد. اولاً اینکه امیرالمومنین با خلفا همکاری کردند، مشورت دادند، در سختیها به دادشان رسیدند، ثانیاً اینکه حضرت با خلیفه بیعت کردند. ثالثاً اینکه دخترشان را به خلیفه دوم دادند. و اینها نشان می دهد که آن قصه‌هایی که در تاریخ به عنوان شهادت یاد شده دروغ است.

اینجا می‌خواهم یک تعریف کلی بگویم بعد بیاناتم را خیلی سریع عرض کنم. اگر بعد از عرضم گروه تخصصی خواستند که روی این قست کار بکنند، انشاء ا... تخصصی خدمتشان می رسیم

مطلب ارائه شده در غدیر

به گونه ای دیگر گفته می شود اساساً پیامبر برای خودشان جانشین معلوم نکردند، لذا مردم خودشان اقدام به تعیین خلیفه بعد از رسول خدا نمودند. امیرالمؤمنین_ علیه السلام _ هم ابتدا مخالفت کردند و فرمودند من از آنها بهتر بودم چرا کج سلیقگی کردید؟ بی معرفتی کردید؟ ولی بالاخره وقتی دیدند مردم انتخاب کردند به رأی آنها احترام گذاشتند؛ لذا در طول حکومت خلفا می بینیم که حضرت با ایشان همکاری نمودند.

مدل دیگر شبهه این است که می گویند شما شیعیان کاسه داغتر از آش هستید. امامتان که امیرالمؤمنین_ علیه السلام _ باشد، حتی اگر موافق انتخاب مردم هم نبود، بخاطر مصالح مسلمین گذشت کرد و بعد از گذشت شش ماه با خلفا بیعت نمود و همواره با آنها همکاری کردند ولی شما هنوز هم پس از گذشت هزارو چهارصد سال پافشاری می کنید و ایجاد اختلاف می نمائید.

یا مدل دیگر که می گویند اساساً پیامبر خدا رأی را به مردم وا گذار نمود و مردم هم رأی گیری کردند و خلیفه ای برای خودشان برگزیدند. امیرالمؤمنین اصلاً از ابتدا هم هیچ مخالتی نداشت حضرت از همان روز اول پذیرفت و بعد از آن مدتی در خانه نشست و قرآن را جمع آوری کرد. شما شیعیان بیخودی قضیه را شور می کنید دلیلش هم همکاری امیرالمؤمنین با خلفاست.

در پاسخ این مدلهای شبهه می گوئیم:

اولاً در مورد این مطلب که گفته می شود پیامبر هیچ سفارشی، وصیتی در مورد جانشین خود ندارد، درست نیست. پیامبر اکرم_ صلی الله علیه واله _ از ابتدای دعوت علنی خود به موازات تبلیغ دین و معرفی اسلام به مردم، وجود مقدس علی ابن ابیطالب را به عنوان وصی و جانشین و برادر خودشان تعیین کردند. مثل حدیث یوم الدار، منزلت، غدیر، ... ولی بعد از رسول خدا_صلوات الله علیه وآله _ این حق از امیرالمؤمنین_ علیه السلام_ غصب شد. حضرت بخاطر مصالح دین نو پای اسلام جنگ یا مخالفت علنی ننمودند، بلکه صبر پیشه کردندو سکوت نمودند. مسئله سکوت و مدارای آن حضرت و فلسفه ی آن در کلام ایشان وضوح دارد. مقصود از سکوت، ترک قیام و دست نزدن به شمشیر است و گرنه امام _علیه السلام_ از طرح دعوی خود و مطالبه ی آن و از تظلم در هیچ یک از فرصت های مناسب خودداری نکردند. در خطبه ۲۶ نهج البلاغه می فرمایند: خار در چشمم بود و چشم ها را برهم نهادم، استخوان در گلویم گیر کرده بود، نوشیدم، گلویم فشرده می شد و تلختر از حنظل در کامم ریخته بود و صبر کردم.

در خطبه ۳ نهج البلاغه می فرمایند: در اندیشه فرو رفته که میان دو راه کدام را برگزینم؟ آیا با کوته دستی قیام کنم یا بر گمراهی سخت و شدید صبر کنم، تاریکی که بزرگ سال در آن فرتوت می شود و تازه سال پیر می گردد و مؤمن تا آخرین نفس در تلاشی سخت واقع می گردد. دیدم صبر بر همین حالت طاقت فرسا عاقلانه تر است. پس صبر کردم در حالی که خاری در چشم و استخوانی در گلویم داشتم.

روزی حضرت زهرا_ سلام الله علیها_ امیرالمؤمنین را دعوت به قیام می کند در همین حال فریاد مؤذن بلند می شود که اشهد انّ محمداً رسول الله امام به حضرت زهرا می فرمایند: آیا دوست داری این فریاد خاموش شود؟ فرمود: نه. فرمودند: سخن من جز این نیست برای اینکه فرزند نو پای دین بماند و بالنده شود و امروز به دست ما برسد، امیرالمؤمنین سکوتی تلخ را اختیار نمود. مثال آن حضرت مانند همان قضاوتی است که خودشان بین دو مادر که سر یک بچه اختلافشان شده بود، نمودند.

داستان بدین قرار بود که اختلاف بر سر مادری یک بچه بین دو زن بالا گرفت. حضرت هر چه نصیحت نمودند فایده نکرد. لذا حضرت دستور دادند شمشیر بیاورند و بچه را نصف کنند و به دو مادر بدهند. یکی از خانمها گفت: من دروغ گفتم بچه مال من نیست. حضرت فرمود بچه مال همین مادر است بچه اش را به وی بدهید. لذا در باب قضاوتهای حضرت که در کتاب بحار آمده است حضرت در قضیه خلافتشان فرمودند: مثال من مثال مادری است که فرزندش را واگذار نمود. یعنی گفت که بچه مال من نیست. حضرت می فرمایند: که دو مطلب در این موضوع بدست می آید اول اینکه مال مال واگذار کننده است؛ یعنی آن کسی که واگذار کرد و گفت مال مال من نیست. دوم اینکه واگذار کننده اهل محبت بود که وااگذار کرد. محبتش او را وادار کرد که واگذار کند. واگذار کننده اهل محبت است. یعنی آنچه باعث شد دست از کشمکش بکشد و رها کند و واگذار کند محبتش بود. لذا سایر اتفاقات بعدی و برخوردهای بعدی این شخص را با موضوع، باید با پایه های محبت تحلیل کرد. یعنی آنچه که شما همکاری می نامید نیز باید با خمیر مایه محبت تحلیل و بررسی نمود.

فرض کنید نامادری بچه را به ظلم گرفته؛ یک نفر از طرف نامادری نامهربان پیش مادر واقعی می آید و می گوید بچه ات گریه می کند، بی قراری می کند، هر چه می کنیم ساکت نمی شود مطمئناً این مادر واقعی نمی گوید بگذار گریه کند تا بچه هلاک شود تا نامادری کلافه شود بلکه هر چه مصلحت بچه اش باشد می گوید. آب قند، عرق نعناع، آب جوش و غیره را برای دل درد بچه اش پیشنهاد می کند. حتی هر چه که در منزل داشته باشد که برای درد بچه اش مفید است می آورد و به غاصب بچه می دهد. مادر واقعی هر چه می کند از سر محبت می کند آیا اگر مادر مشکل بچه اش را حل کرد نشانه ی تأئید عمل دزدی بچه است؟ یا نشانه ی تأئید شخص بچه دزد است؟

مثال دیگری را مطرح می کنیم اگر کارخانه ی کارخانه داری را غصب کنند. کارخانه ای که حاصل همه ی عمر کارخانه دار است آجر آجر آنرا زحمت کشیده تهیه کرده، سختیها را تحمل کرده، وامها گرفته، قرضها پرداخت نموده، سختیها و مشکلات فراوانی را پشت سر گذاشته تا کارخانه اش به ثمر رسیده، حالا یکی آمده و کارخانه راغصب کرده، پرونده سازی و دروغ و کلک و دغل بازی کرده تا کارخانه ی منظور را صاحب شده است و صاحب اصلی کارخانه در دادگستری طرح شکایت کرده و مطمئن است دیر یا زود بالاخره به دستور قاضی عادل کارخانه اش باز خواهد گشت ؛ پر واضح است که همواره صاحب اصلی کارخانه دلسوز تشکیلاتش می باشد. اگر خبر برسد

که کارخانه آتش گرفته نمی گوید به جهنم بگذار بسوزد بلکه از سر محبت و دلسوزی هر کاری که از دستش بر بیاید که کارخانه حفظ شود انجام می دهد. این عمل تائید شخص کارخانه دزد یا تائید عمل دزدی کارخانه نیست.

اگر در طول حکومت خلفا می بینیم که امیرالمؤمنین همکاری با ایشان می کند، مشاوره به ایشان می دهد، دلسوزی می کند، مطلبی که خود ایشان هم اذعان دارند به دلیل حفظ فرزند نو پای دین است. نه تأئید خلفا و یا رضایت به غصب خلافت. گفته اند خلیفه دوم در هفتاد نوبت جمله لولاعلی لهلک عمر ، اگر علی_ علیه السلام_ نبود عمر هلاک شده بود را تکرار کرد.

همه حرکتهای امیرالمؤمنین_ علیه السلام _ در طول خلافت خلفا از سر محبت به اسلام و پایداری آن است. روشن است که رفتار مصلحانه و دلسوزانه ی اولیای خدا، حتی با بزرگترین دشمنانشان نیز، همراه با کمال بزرگواری و تا جای ممکن با مدارا و دعوت به خیر همراه بوده است و این فضیلتی برای اولیای الهی است نه مخالفان ایشان. پس تمام شور و مشورت ها و تذکرات حضرت به خلفا از زاویه حفظ مصالح اسلام و در حالی بود که آن حضرت خود را مورد ستم می دانست و البته ستم انواع برادرانه و خانوادگی و دوستانه ندارد. اگر امروز به دست ما اسمی از دین رسیده مدیون همین فداکاری هستیم.

بیعت امیرالمومنین با خلفا اگر بیعتی بوده باشد که تازه به زور هم آن بیعت گرفته شده متن تاریخ صراحت بر آن دارد که به زور بیعت گرفتنه اند. یک جای دیگر باز بیعتهایی هست به شکلی که واقعا نمی شود به آن گفت بیعت از جنس همان همکاری‌هاست. و در واقع استدلال به بیعت شده است.

یک جای دیگر این است که امیرالمومنین از طرف رسول خدا یک وظیفه داشتند که حفظ جان خودشان و اهلشان بوده است. امیرالمومنین فرمود رسول خدا فرمودند: که یا علی بعد از من این اتفاقات می‌افتد و وقایع را فرمودند. حضرت فرمودند که در آن شرایط من چه کار کنم. این قسمت قشنگترین برخورد ما را با امامان علیه السلام را نشان می دهد. امیرالمومنین وقتی که مقابلش رسول ا... صلی ا... علیه و آله است از خودش طرح و برنامه ندارد رسول خدا صلی ا... علیه و آله می گویند بعد از من اینجوری میشود اینجوری میشود تاریخ هم که بخوانید شما می بینید هر آدم عاقلی بود می گفت صبر کن. یعنی ما که اگر خدای متعال لطف کرده باشد و به اندازه ی یک سر سوزن که به ما عقل داده باشد، می فهمیم که اینجا وظیفه صبر کردن است.

اگر شما تاریخ را مطالعه کرده باشید، علی الخصوص سه سال آخر حیات رسول خدا را، این قضیه مثل روز روشن است. مثل اینکه شما اینجا از تشنگی دارید هلاک می شوید یک لیوان آب اینجا است بعد بزرگترتان به شما می گوید که اگر آب نخوری هلاک می شوی باز هم شما بپرسی که خوب من چه کار کنم الآن شما اجازه می دهید من آب بخورم؟ امیرالمومنین آنجا به رسول خدا می فرمایند من در این شرایط چکار بکنم؟

این نشان می دهد که شیعه ظرفی است خالی که امام دارد. تا امامش چه بگوید. مثلا پشت در خانه ی امیرالمومنین اگر ما قرار می گرفتیم و در خانه را آتش می‌زدند و دارند هجوم می آورند و حمله می کنند چه چه چه ... آنجا ما وظیفه مان این است که بجنگیم؟ وظیفه مان این است که بنشینیم؟ وظیفه مان این است که فرار کنیم؟ وظیفه مان است که همکاری کنیم؟ چکار کنیم؟ چشممان به دهن امامان علیه السلام است. حضرت هر کاری که فرمودند بکن همان کار را می کنیم. فرمودند فرار کن فرار می کنیم. فرمودند بجنگ، می جنگیم. فرمودند فحش بده، فحش می دادیم. فرمودند هیچی نگو سکوت کن سکوت می کردیم.

امیرالمومنین اینجا از رسول خدا پرسیدند که وقتی که اینجوری شد من چکار کنم؟ حضرت فرمودند که اگر یارانی یافتی قیام کن و اگر یارانی نیافتی صبر کن و جان خودت و اهلت را نجات بده تا به یاری دین خدا یارانی بیابی. قطعاً و یقیناً موقعیتی حاصل شد که خلفا به این نتیجه رسیدند که از نظر حکومتی وضعیتشون تثبیت شده و اگر علی علیه السلام بیعت نکند به راحتی می توان او را کشت. سه دفعه در تاریخ این اتفاق افتاده. یکی از آن دفعاتی که اتفاق افتاده و می شود پی گیریش کرد شورای شش نفره عثمانی است. در آن شورا آشکار گفته اگر تا سه روز به نتیجه رسیدند که رسیدند اگر نرسیدند بکشیدشان، همه را بکشید. و بعد هم در صف بندی که کرده بود شما اگر ببینید متوجه می‌شوید آنجا فقط قطعاً امیرالمومنین علیه السلام کشته می‌شد. بعد هم جاهای دیگر. به هر حال بعضی از قصه های بیعت این شکلی است. یعنی آمدند که یا بیعت کن یا تو را می‌کشیم.

از آن جمله باز مواردی که هست من الان یادم آمد بالا سر امیرالمومنین علیه السلام شمشیرگرفتند. نقل تاریخ این شکلی است که حضرت از پایین نگاه می کردند به شمشیر. فرمودند که شما با بنده ی خدا ابن عم رسول ا... و برادر رسول ا... این کار را دارید می کنید. عمر ملعون گفت که بنده ی خدا بودن را قبول داریم پسر عموی رسول خدا را هم قبول داریم اما برادر رسول خدا را نه. و بعد اشاره کرد که بیعت کن امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که اگر بیعت

نکنم چی ؟ در تاریخ اشاره دارد با دست اشاره کرد به گردنش که سرت را از گردنت جدا خـواهیم کرد. یعنی به این واضحی. حالا امیرالمومنین علیه سلام وظیفـه اش اینجـا چیسـت؟ رسـول خـدا فرموده است که اگر یاری یافتی قیام کن. حضرت نفرموده بود به هیچ وجه بیعت نکن ها نـه خیـر اگر یار نیافتی وظیفه ات چی هست وظیفه ات این است که خودت را و اهلت را نجات بده تا بـرای اقامه ی دین خدا یارانی بیابی. لذا تاریخ بعضی از این بیعتها را آشکارا اصلاً دلیلش را هم بـرای مـا بیان کرده این نشان می دهد که نوع بیعت چه بیعتی بود.

آیا امیرالمؤمنین دخترشان را با خلیفه دوم تزویج نمودند؟

دشمنان برای اینکه بگویند امیرالمؤمنین با خلفـا همکـاری مـی کردنـد، بحـث ازدواج دختـر امیرالمؤمنین با خلیفه دوم را مطرح می کنند. در حالیکه ام کلثـوم کـه بـه همسـری خلیفـه دوم درآمد، دختر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام الله نیست. بلکـه دختـر اسـماء بنـت عمـیس مـی باشد.

جعفر ابن ابیطالب ملقب به جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین علیه السلام بود. که مسلمانان به رهبری ایشان به حبشه هجرت نمودند. ایشان در جنگ موته شهید شدند. همسری داشتند به نام اسماء بنت عمیس که بعد از شهادت جناب جعفر، ابوبکر خلیفه اول از او خواستگاری کرد. اسماء همسر ابوبکر شد. این ازدواج دو فرزند به همراه داشت. محمد و ام کلثوم. او به حضرت خدیجه قول داده بود که هم در مراسم عروسی و هم عزای حضرت صدیقه طاهره حضور داشته باشد. هنگامی که حضرت خدیجه سلام ا... علیها در شعب ابی طالب به شهادت رسید این قول را داد. علی رغم اینکه با جعفر به حبشه سفر کرده بود با گروهی که به حبشه رفته بودند، اما همینکه مطلع شد حضرت صدیقه طاهره می خواهد ازدواج کند به همان قولی که داده بود برگشت. برگشت آمد و یکی از داستانهای جالب زندگی اسماء همین است که ایشان بدون شوهرش باعده ای از مسلمانها به مدینه برگشتند و در مراسم ازدواج حضرت زهرا سلام الله علیها شرکت کردند. تا در شب زفاف حضرت زهرا سلام الله علیها در کنار ایشان باشد و نگذارد که حضرت غم بی مادری را حس کنند.

اسماء تا سال رحلت پیامبر اکرم به خانه امیرالمؤمنین رفت و آمد داشت. ولی وقتی که ابوبکر خلافت را غصب کرد و به حضرت لطمه وارد ساخت، دیگر در خانه ابوبکر نماند و شاید هم از او جدا شد.

اسماء خادمه حضرت زهرا سلام الله علیها بود. در شب شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها که احدی نبود و امیرالمؤمنین کسی را خبر نکرد، اسماء حضور داشت. شما در اشعار می خوانید بریز آب روان اسماء، این اسماء. همان اسماء است به خاطر همان قولی که به حضرت خدیجه سلام ا... علیها داده بودند. این اسماء بعد از مردن ابوبکر به همسری امیرالمومنین در می آید.

دو فرزند اسماء محمد و ام کلثوم در خانه امیرالمؤمنین بزرگ شدند و بعدها محمد متعدد می گفت به من محمد ابن ابوبکر نگویید، بلکه محمد ابن علی بگویید. من پسر امیرالمؤمنین هستم. خوب پسر امیرالمؤمنین هم بود ولی پسر خوانده حضرت بود. او شیعه خالص امیرالمؤمنین بود که در زمان حکومت امیرالمؤمنین والی بصره شد و بعدها عُمال معاویه او را کشتند. در پوست الاغ پیچیدند و سوزاندند. روحش شاد.

عمر ابن خطاب برای اینکه با پیامبر همطراز شود، به طریق ظالمانه ای به زور ام کلثوم را که خواهر عایشه می شد به همسری گرفت. چرا که هر دو دختر ابوبکر بودند. حتی وقتی امیرالمؤمنین درباره این ازدواج مخالفت کرد، عایشه ملعونه گفت: به علی ربطی ندارد. این خواهر من است. پس این ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیها نیست. بلکه مثل محمد ابن ابوبکر دختر، خوانده امیرالمؤمنین است. اما ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین خواهر حسنین همان است که همسر مسلم ابن عقیل شد و دو طفلان مسلم که در کوفه شهید شدند، پسران این بزرگوارند. و دو دختر ام کلثوم هم عصر عاشورا در خندق افتادند و شهید شدند.